

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثُمَّ إِنَّ صَحَّةَ الْبَيْعِ فِيمَا يَمْلِكُهُ مَعَ الرَّدِّ مَقْيَدَةٌ فِي بَعْضِ الْكَلِمَاتِ بِمَا إِذَا لَمْ يَتَوَلَّدَ مِنْ عَدَمِ الْإِجَازَةِ مَانِعٍ شَرْعِيٍّ، كَلُزُومِ رَبَاءٍ، وَ بَيْعِ أَتَقَبُّ مِنْ دُونِ ضَمِيمَةٍ، وَ سَيَجِيءُ الْكَلَامُ فِي مُحَلِّهَا...»

خلاصه مطالب گذشته

شیخ (ره) فرموده‌اند: در این مساله که فضولی مال خودش را با مال غیر، منضمما به یکدیگر در یک معامله واحد و با یک انشاء واحد معامله می‌کند، بنا بر مبنای کسانی که بیع فضولی را از اساس باطل می‌دانند، حکم این صورت، حکم بیع «ما یملک و ما لایملک» است، و اگرچه بیع «ما یملک و ما لایملک» به حسب قاعده در آن مناقشه و خدشه وجود دارد، اما نص و اجماع ما را وادار می‌کند، که فتوای به صحت دهیم.

بنابراین وقتی در «ما یملک و ما لایملک» فتوای به صحت دادیم، در ما نحن فیه هم بنا بر مبنای بطلان فضولی، نسبت به آن مقداری که مال خود بایع است، فتوای به صحت می‌دهیم.

اما بنا بر مبنای کسانی که بیع فضولی را صحیح می‌دانند، در صورتی که مالک جزء دیگر آن اجازه دهد، معامله در هر دو جزء تمام است، اما در صورتی که مالک جزء دیگر رد کند، معامله فقط در آن جزئی که مال بایع هست تمام است و در جزء دیگر معامله اثری ندارد.

صحت مطلق یا مقید در بیع فضولی مع الضمیمه

در بحث امروز فرموده‌اند: در صورتی که مالک جزء دیگر رد کرد، گفتیم معامله نسبت به جزئی که مال خود بایع بوده، صحیح است و این صحت در کلمات کثیری از فقهاء قیدی ندارد، اما بعضی از فقهاء این صحت را، یعنی صحت معامله در همان جزئی که مال خود بایع بوده، مقید کرده‌اند به این که در صورتی صحیح است که یک مانع شرعی در کار نباشد.

مرحوم شیخ (ره) برای مانع شرعی دو مثال زده‌اند؛ یکی لزوم رباء و دوم بیع عبد ابق بدون ضمیمه، که باید اینها را توضیح دهیم.

مثال اول براي صحت مقيد به عدم مانع شرعي: ربا

اينها گفته‌اند که: گاهي اوقات اگر معامله بخواهد نسبت به مال بايع صحيح باشد، مستلزم ربا مي‌شود، ربا هم که یک مانع شرعي است و لذا با وجود مانع شرعي نمي‌توانيم حکم به صحت کنيم.

مرحوم سيد(ره) در حاشيه مثالي زده و فرموده: اگر بايع یک درهم و یک دينار را با هم به درهمين و دينارين بفروشد، يعني مثنی یک درهم و یک دينار است و ثمن دينارين و درهمين است، حالا اگر فرض کنيم که بايع مالک درهم هست، اما مالک دينار نيست، اگر مالک دينار اين معامله را نسبت به دينار خودش اجازه کند، معامله کلا صحيح است.

اما اگر نسبت به دينار معامله را رد کند، در اينجا نتيجه اين مي‌شود که یک درهم که مال بايع بوده، به یک درهم و یک دينار فروخته شده، که اين رياست.

اين نکته را بايد توجه داشته باشيد که در خود معامله درهم و دينار، وقتي به دينارين و درهمين فروخته مي‌شود، به اين دليل ربا پيش نمي‌آيد، که در اينجا مجموع در مقابل مجموع قرار مي‌گيرد، يعني مجموع درهم و دينار، در مقابل مجموع درهمين و دينارين قرار مي‌گيرد و وقتي مجموع در مقابل مجموع قرار گرفت، ديگر مساله تفاضل نسبت به خصوص درهم، يا دينار مطرح نمي‌شود.

اما وقتي که مالک دينار، معامله را نسبت به دينار رد کرد، نتيجه اين مي‌شود که یک درهم، در مقابل یک درهم و یک دينار مي‌شود، که اين نتيجه تفکيک و مستلزم رياست.

مثال دوم براي صحت مقيد به عدم مانع شرعي: بيع عبد آبق

مثال دوم اين است که در بيع عبد آبق، به حسب رواياتي که داريم، اگر مالک عبدي را که فراري هست، به تنهائي بفروشد، معامله باطل است، اما اگر به آن یک چيزي ضميمه کرد و مع الضميمه فروخت، معامله صحيح است.

حال اگر عبد آبق مال خود بايع است، ولي ضميمه مال شخص ديگري باشد و ديگري هم معامله را نسبت به مال خودش رد کرد، نتيجه اين مي‌شود که معامله نسبت به عبد آبق باقي بماند، که در اينجا هم یک مانع شرعي است، که بيع عبد آبق بدون ضميمه باطل است.

البته بطلانش همان طور که امام(قدس سره الشريف) در کتاب البيع دارند، به حسب تعبد است، اما به حسب قواعد قابل تصحيح است.

انسان مي‌تواند آن عبد آبق را به عنوان كفاره‌اي که بايد بپردازد آزاد کند و آثار ديگري هم دارد، اما به حسب روايات و به حسب تعبد، بيع آن بدون ضميمه باطل است.

کيفيت تقسيط ثمن

مطلب ديگري که در اينجا وجود دارد، اين است که حال که مالک جزء ديگر معامله را نسبت به جزء خودش رد کرد، ثمن را چگونه تقسيط کنيم؟ اينکه بايع مال خودش را با مال ديگري ضميمه کرده و به یک انشاء و عقد واحد به ديگري در مقابل پولي

فروخته، حالا که مالک جزء دیگر معامله را نسبت به جزء خودش رد می‌کند، در اینجا ثمن را چگونه تقسیط کنیم؟

راه حل شیخ(ره)

از مجموع کلمات دو راه برای تقسیط ثمن استفاده می‌شود؛ یک راه که شیخ(ره) بیان کرده و فرموده: این دو مال، مال بایع و مال غیر بایع را، منفردا قیمت می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم که: مال بایع اگر به تنهایی بخواهد فروخته شود، 10 تومان است، مال مالک هم اگر منفردا بخواهد فروخته شود 30 تومان است، بعد قیمت‌ها را جمع زده، که ده و سی می‌شود چهل، بعد حساب می‌کنیم که این مال بایع نسبت به مجموع قیمتین چه نسبتی دارد، مثلاً یک چهارم است، که از ثمنی که بایع از مشتری گرفته، یک چهارم‌ش باید در اختیار بایع باشد و سه چهارم بقیه را باید به مشتری رد کند.

راه حل محقق و شهید اول(قدس سرهما)

این راهی است که مرحوم شیخ(ره) در اینجا بیان کرده و فرموده: در ارشاد هم به همین راه تصریح شده، اما در کتاب شرایع، قواعد و لمعه تعبیر دیگری دارند، که «بقومان جمیعا»، اول هر دو را با هم قیمت گذاری کرده، «ثم یقوم احدهما» بعد هر کدام را به تنهایی قیمت گذاری می‌کنند.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: شاید مراد مرحوم محقق و شهید اول(قدس سرهما) از این راه، همان راهی باشد که ما بیان کردیم و شاهدش هم این است که محقق ثانی(ره) وقتی که خواسته عبارت ارشاد را معنا کند، همین عبارت شهید را در ذیل عبارت ارشاد آورده، که عبارت ارشادی به دلالت مطابقی دلالت بر همان راه اول دارد.

بعد فرموده: انصاف این است که ظاهر عبارت این چنین نیست، بلکه ظاهر عبارت این است که باید دو بار قیمت گذاری شود؛ یک مرتبه مجموع من حیث المجموع را قیمت گذاری کرده و بگوییم: این دو مال اگر در بازار بخواهند با هم فروخته شوند، مجموع من حیث المجموع چقدر قیمت دارد؟ بعد هر کدام را منفردا قیمت کرده و بگوییم: این مال به تنهایی، آن مال هم به تنهایی چه قیمتی در بازار دارد؟ بعد نسبت سنجی کنیم.

مثلاً فرض کنید این دو مال در بازار من حیث المجموع صد تومان ارزش دارد، اما مال بایع به تنهایی بیست تومان و مال مالک هم به تنهایی شصت تومان ارزش داشته باشد، بعد بگوییم: نسبت بیست به صد یک پنجم است، پس بایع یک پنجم از این ثمنی را که در معامله واقع شده استحقاق دارد.

اما در همین مثال بنا بر راه شیخ(ره) می‌گوییم: مال بایع به تنهایی بیست تومان و مال مالک به تنهایی شصت تومان، پس این قیمت‌ها را با یکدیگر جمع می‌زنیم، می‌شود هشتاد، بعد بین بیست و هشتاد نسبت سنجی می‌کنیم، که نسبت بیست و هشتاد یک چهارم می‌شود، که می‌گوییم: این بایع در این معامله‌ای که مالک جزء دیگر را رد کرده، استحقاق یک چهارم ثمن را دارد و بقیه را باید به مشتری برگرداند.

اما طبق ظاهر عبارت شرح لمعه و قواعد باید بگوییم: نسبت یک پنجم می‌شود، لذا بایع مستحق یک پنجم از ثمن است.

مرحوم شیخ(ره) فرماید ظاهر این راه دوم خلاف آن راهی است که بیان کردیم و لذا جماعتی از فقهاء اشکالی به این راه دوم کرده‌اند، که این به صورت مطلق صحیح نیست، این راه فقط در جایی اثر دارد، که برای مجموع من حیث المجموع اضافه

قیمتی در کار باشد، یعنی به تنهایی صد تومان ارزش ندارند، اما وقتی با هم در یک معامله فروخته شوند، صد تومان ارزش دارند، مثال دو لنگه در، که اگر به تنهایی بخواهند بفروشند، هر کدام را مثلاً دانه‌ای بیست تومان می‌خرند، که مجموعش چهل تومان می‌شود، اما اگر مجموع من حیث المجموع را بفروشند، صد تومان می‌شود.

تطبیق عبارت

«ثُمَّ إِنَّ صَحَّةَ الْبَيْعِ فِيمَا يَمْلِكُهُ مَعَ الرَّدِّ مَقْدَرَةٌ فِي بَعْضِ الْكَلِمَاتِ بِمَا إِذَا لَمْ يَتَوَلَّدَ مِنْ عَدَمِ الْإِجَازَةِ مَانِعٍ شَرْعِيٍّ»، صحت بیع در آنچه را که بایع مالک می‌شود، در صورت رد، مقید است به آن موردی که از عدم اجازه مالک، یک مانع شرعی به وجود نیاید، «کلزوم ربا، و بیع آبق من دون ضمیمه و سیجیء الکلام فی محلّها»، مثل لزوم ربا، که بایع یک درهم و یک دینار را به درهمین و دینارین می‌فروشد و مالک معامله را نسبت به دینار اجازه نمی‌دهد، که هنگام تفکیک یک درهم، به یک درهم و اضافه که دینار باشد فروخته شده و این ربا می‌شود و مانند بیع آبق بدون ضمیمه، که عرض کردیم مثالش در جایی است که بایع خودش عبد آبق دارد و آن را به چیزی ضمیمه می‌کند، که مال غیر است و می‌فروشد، حال اگر غیر معامله را نسبت به آن ضمیمه رد کند، عبد آبق بدون ضمیمه باقی می‌ماند و به حسب روایاتی که داریم، بیع عبد آبق بدون ضمیمه تعبداً باطل است، که کلام در محل خودش خواهد آمد.

(سوال و پاسخ استاد) در مسائل فقهی ما کاری نداریم به این که در واقع فرقی دارد یا نه، مثلاً بین نکاح و بین زنا واقعشان چه فرقی می‌کند؟ فقط یک اعتباری در اینجا فارقتش شده، اعتباری که با عقد زوجیت محقق می‌شود، اما فارق جوهری بینشان که نیست.

در اینجا هم همین طور، باید ببینیم قصد اینها چه بوده، اگر قصد این بوده که مجموع در مقابل مجموع، یک درهم و یک دینار مجموعاً، در مقابل مجموع درهمین و دینارین باشد، دیگر ربا لازم نمی‌آید، چون ربا این است که بگویید: معینا این را درهم را به مثل خودش با یک اضافه‌ای بفروشید، اما در اینجا این کار را نکردید، بلکه درهم و دینار را مجموعاً یک چیز فرض کرده، در مقابل درهمین و دینارین هم که مجموعاً یک چیز فرض کرده‌اید، لذا ربا لازم نمی‌آید.

حتی در بعضی از روایات، در خصوص همین مورد آمده، که در واقع دینارین در مقابل درهم است و درهمین در مقابل دینار است، که دیگر اصلاً ربا لازم نمی‌آید.

علی‌ای حال با قطع نظر از این روایات، مجموع در مقابل مجموع مستلزم ربا نیست، اما اگر مالک جزء دیگر را اجازه نداد، معامله نسبت به یک درهم، از یک طرف که مضمن معامله است، ثمن معامله هم یک درهم و یک دینار است، پس ربا لازم می‌آید.

«ثُمَّ إِنَّ الْبَيْعَ الْمَذْكُورَ صَحِيحٌ بِالنَّسْبَةِ إِلَى الْمَمْلُوكِ بِحَصَّتِهِ مِنَ الثَّمَنِ»، بیع مذکور نسبت به مملوک به مقداری از ثمن صحیح است، «و موقوف فی غیره بحصّته»، و در بغیر مملوک متوقف بر مقداری از آن حصه است، یعنی به حصه خودش.

«و طریق معرفه حصّة کلّ منهما من الثمن فی غیر المثلی»، البته این طریق معرفت اختصاص به اینجا ندارد، بلکه در جایی هم که مالک جزء خودش را اجازه می‌دهد، بالاخره می‌خواهد ببیند که چه مقدار از ثمن مال او هست و چه مقدار مال بایع است؟ طریق معرفت حصه هر کدام از این بایع و مالک مملوک و غیر مملوک، از ثمن در غیر مثلی، چون در مثلی مساله روشن است، که هر جزئی از ثمن را، در مقابل جزئی از مثلی قرار می‌دهیم، مثلاً یک کیلو گندم را صد تومان فروخته، که می‌گوییم: در مقابل هر صد گرمش، ده تومان و در مقابل هر جزئی، یک جزئی از ثمن را بالسویه قرار می‌دهیم.

اما مشکل در غیر مثلی است، چون در مثلی آن است که «ما تساوت اجزائه»، که اجزایش مساوی است، یعنی وقتی یک کیلو گندم داریم، قیمت این نیم کیلو گندم، با آن نیم کیلو گندم دیگر مساوی است.

اما راهی که شیخ (ره) طی کرده این است که «أن یقوم کلّ منهما منفرداً»، هر کدام را به تنهایی قیمت گذاری می‌کنیم، «فیؤخذ لكلّ واحدٍ جزءٌ من الثمن نسبتهُ إليه كنسبة قيمته إلى مجموع القيمتين»، بعد برای هر کدام جزئی از ثمن گرفته می‌شود، که نسبت آن جزء به ثمن، مثل نسبت قیمت این جزء به مجموع قیمتین است، «مثاله كما عن السرائر ما إذا كان ثمنهما ثلاثة دنانير»، مثل این که اگر ثمن معامله سه دینار باشد، «و قيل: إن قيمة المملوك قيراط و قيمة غيره قيراطان فيرجع المشتري بثلثي الثمن»، حال در این معامله، اگر در بازار منفرداً، مملوک و غیر مملوک را قیمت گذاری کنیم، قیمت مملوک قیراط، یعنی ثلث دینار است و قیمت غیر مملوک دو ثلث دینار است، بنا بر نظر شیخ (ره)، این یک قیراط و دو قیراط را جمع می‌کنیم، مجموعاً سه قیراط می‌شود، پس قیمت مملوک که ثلث دینار است، می‌شود یک سوم نسبت به مجموع قیمتین، پس بایع یک سوم از ثمن را استحقاق دارد و در نتیجه دو ثلث ثمن مال مشتری است.

«و ما ذكرنا من الطريق هو المصرح به في الإرشاد»، این طریقی که ذکر کردیم طریقی است که علامه (ره) در ارشاد به آن تصریح کرده، «حيث قال: و يقسّط المسمّى على القيمتين»، مسمی یعنی ثمن المسمی، یعنی مبلغی که در معامله معین شده، یعنی ثمن المسمی یعنی مجموع قیمتین تقسیط می‌شود. «و لعلّه أيضاً مرجع ما في الشرائع و القواعد و اللّمة من أنّهما یقومان جميعاً ثمّ یقوم أحدهما»، و شاید این طریق مرجع آن چیزی است که در شرایع و قواعد و لمعه آمده است، یعنی در اینها عبارت دیگری هست، که شاید آن عبارت هم، به این طریقی که ذکر کردیم برگردد، که مملوک و غیر مملوک را با هم، یعنی مجموع من حيث المجموع، قیمت گذاری می‌شود، بعد هر کدام را منفرداً قیمت می‌کنیم، «و لهذا فسّر بهذه العبارة المحقق الثاني عبارة الإرشاد»، یعنی این که گفتیم: این عبارت هم، به همان چیزی که گفتیم برمی‌گردد، یعنی به خاطر همین رجوع، محقق ثانی (ره) عبارت ارشاد را با این عبارت تفسیر کرده است. «حيث قال: طريق تقسيط المسمّى على القيمتين .. إلخ»، یعنی محقق ثانی (ره) در ذیل این عبارت ارشاد، عبارت شرایع و قواعد را آورده است.

بعد شیخ (ره) فرموده: «لكنّ الإنصاف أنّ هذه العبارة الموجودة في هذه الكتب لا تنطبق بظاهرها على عبارة الإرشاد التي اخترناها في طريق التقسيط و استظهرناه من السرائر»، اما انصاف این است که این عبارت یعنی «انهما یقومان جميعاً»، به ظاهرش، یعنی بدون توجیهی که در اینجا داریم، بر عبارت ارشاد منطبق نمی‌شود، که آن را در طریق تقسیط اختیار کردیم و از کلام سرائر هم آن را استظهار کردیم.

شیخ (ره) خواسته بگوید: اگر مراد از «یقومان جميعاً»، یعنی هر کدام را منفرداً قیمت گذاری کنیم، پس چرا بعد از آن فرموده: «ثمّ یقوم أحدهما؟» «إذ لو كان المراد من «تقويمهما معاً» تقويم کلّ منهما لا تقويم المجموع»، زیرا اگر مراد از تقویم با هم، تقویم هر کدام باشد و نه تقویم مجموع، «لم یحتج إلى قولهم: ثمّ یقوم أحدهما، ثمّ تنسب قيمته»، دیگر نیازی به این عبارت نبود. «إذ ليس هنا إلّا أمران: تقويم کلّ منهما، و نسبة قيمته إلى مجموع القيمتين»، در اینجا بنا بر نظر ما دو مطلب داریم، یکی این که هر کدام را منفرداً قیمت می‌کنیم و دیگر این که قیمت هر دو را با هم جمع کرده و قیمت هر کدام را به مجموع قیمتین می‌سنجیم.

«فالظاهر إرادة قيمتهما مجتمعين»، پس ظاهر این است که این بزرگان از «یقومان جميعاً»، تقویم مجموع من حيث المجموع را اراده کرده‌اند، «ثمّ تقويم أحدهما بنفسه»، سپس قیمت هر کدام به تنهایی، «ثمّ ملاحظة نسبة قيمة أحدهما إلى قيمة المجموع»، یعنی قیمت آن را به تنهایی به قیمت مجموع من حيث المجموع می‌سنجیم.

«و من هنا أنکر علیهم جماعة تبعاً لجامع المقاصد إطلاق القول بذلك»، یعنی چون ظاهر عبارتشان مجموع من حيث المجموع

است، برخی گفته‌اند که: این قول شما به صورت مطلق صحیح نیست، «إذ لا يستقيم ذلك فيما إذا كان لاجتماع الملكين دخل في زيادة القيمة»، یعنی این طریق شما صحیح نیست، در جایی که برای اجتماع دو ملک، یعنی آن مال بایع و غیر بایع، دخلی در زیادی قیمت باشد، «كما في مصراعي باب و زوج خفّ إذا فرض تقويم المجموع بعشرة و تقويم أحدهما بدرهمين و كان الثمن خمسة»، مانند دو لنگه باب، یا دو لنگه کفش، که مثلاً مجموع دو لنگه ده درهم است، اما هر کدام را به تنهایی، به دو درهم قیمت دارد و مفروض هم این است که ثمن در معامله پنج درهم بوده، «فإنّه إذا رجع المشتري بجزء من الثمن نسبتّه إليه كنسبة الاثنین إلى العشرة استحقّ من البائع واحداً من الخمسة فيبقى للبائع أربعة في مقابل المصراع الواحد»، اگر مشتری به جزئی از ثمن رجوع کند، نسبت آن جزء به ثمن، مثل نسبت دو به ده است، پس باید بگوییم: مشتری یک پنجم را استحقاق دارد، پس در مفروض مسئله که ثمن پنج درهم است، مستحق یک درهم می‌شود، و در نتیجه برای بایع چهار درهم در مقابل یک مصراع واحد باقی می‌ماند، «مع أنّه لم يستحقّ من الثمن إلّا مقداراً من الثمن مساوياً لما يقابل المصراع الآخر أعني درهمين و نصفاً»، در حالی که در این فرض که دو مصراع است، باید آن استحقاقی که بایع از ثمن دارد، مساوی استحقاقی باشد که دیگری از ثمن دارد، که دو درهم و نیم می‌شود، یعنی بالآخره بایع دو لنگه را فروخته، پس چطور می‌شود که بگوییم: بعد از این کسر و انکسارها، آنچه گیر بایع می‌آید در مقابل یک لنگه، چهار درهم باشد و آنچه گیر دیگری می‌آید در مقابل لنگه دیگر، یک درهم باشد، در حالی که قیمت این دو لنگه باید به صورت مساوی باشد.

«و الحاصل: أنّ البيع إنّما يبطل في ملك الغير بحصّة من الثمن يستحقّها الغير مع الإجازة»، بیع نسبت به ملک غیر باطل می‌شود، در مقابل حصه‌ای که غیر با اجازه آن را استحقاق دارد، «و یصحّ في نصيب المالك بحصّة كان يأخذها مع إجازة مالك الجزء الآخر»، و صحیح است این بیع نسبت به نصیب مالک، به حصه‌ای که اگر مالک جزء دیگر را اجازه می‌داد، حصه‌اش مساوی با حصه‌ی بایع باشد، در حالی که طبق این طریق، بایع باید چهار درهم بردارد و دیگری یک درهم.

بعد مرحوم شیخ(ره) توجیهی کرده‌اند، که فردا عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين